

چشمی به ساختار و چشمی به عامل

تأملی بر تئوری ساختاریابی گیدنز

غلامحسین کرمی

دانشجوی دکتری ترویج و توسعه کشاورزی دانشگاه شیراز

به اعتقاد گیدنز، مهم‌ترین کلید برای فهم دگرگونی‌های علوم اجتماعی پرداختن به رابطه کنش انسانی و ساخت اجتماعی است. به تعبیری دیگر، هر تحقیق و مطالعه‌ای در علوم اجتماعی به نوعی در پی بیان رابطه بین عاملیت و ساختار است. از سوی دیگر، نظریه‌های کلاسیک جامعه‌شناسی معمولاً بر یکی از این دو، انگشت تأکید می‌نهند و یکی را عامل تعیین‌کننده می‌دانند. برای مثال، «کارکردگرایی» و نظریه‌های «ساختارگرا» (در اشکال مختلف پارسونزی و نئومارکسیستی) بیشتر بر ساختارها و ماهیت مشخص و قالبی و دیکته‌کننده آن تأکید دارند و به ساخت اولویت می‌دهند. در مقابل، «دیدگاه تفسیری» و نظریه‌هایی همچون «کنش متقابل نمادین» و «هرمنوتیک» نقش سرنوشت‌ساز عامل‌ها و کارگزاران انسانی را در خلق مدیریت جهان اجتماعی‌شان برجسته می‌کنند.

اشاره

«نظریه ساختاریابی» یکی از برجسته‌ترین نظریه‌های کلان جامعه‌شناسی نیمه دوم قرن بیستم محسوب می‌شود و کمتر نظریه‌ای در جامعه‌شناسی متأخر بازخوردهایی در این سطح داشته است. اصولاً همین نظریه ساختاریابی، گیدنز را به یکی از برجسته‌ترین جامعه‌شناسان معاصر تبدیل کرده است. ردپای نظریه ساختاریابی تقریباً در همه آثار گیدنز به چشم می‌خورد و وی به خوبی وفاداری خود را به این نظریه در طول سه دهه گذشته نشان داده و همواره به دفاع از آن پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: نظریه ساختاریابی، تئوری ساختاریابی گیدنز، ساخت‌گرایی و تقابل



کنش انسان‌ها همواره ساخت را باز تولید می‌کند و به‌واسطهٔ همین باز تولید توسط کنش انسانی، ساخت برای کنش انسان‌ها محدودیت ایجاد می‌کند.

گیدنز مهم‌ترین کار نظریهٔ اجتماعی را این می‌داند که ماهیت کنش را در بستر زندگی روزمره و در حالی که عناصر ساختی جامعه با کنش‌های روزمرهٔ افراد باز تولید می‌شوند، مشخص کند. وی با این طرح خود، تقابل ساخت و کنش را به رابطه تبدیل می‌کند. بر اساس این نظریه، زندگی اجتماعی را باید به‌صورت مجموعه‌ای از فعالیت‌های جاری ببینیم که افراد انسانی انجام می‌دهند و هم‌زمان نهاد‌های بزرگ‌تر را تولید می‌کنند.

یکی از مفاهیم اصلی او در نظریهٔ ساخت‌یابی مفهوم «دوگانگی ساخت» است. دوگانگی ساخت بدین معناست که ساخت‌های اجتماعی هم‌زمان هم بر کنش اثر می‌گذارند و هم نتیجهٔ کنش انسانی‌اند. یعنی افراد هم‌زمان با به وجود آوردن جامعه و ساختارهای آن، تحت تأثیر آن نیز قرار می‌گیرند. گیدنز در نظریهٔ دوگانگی ساخت به این اشاره دارد که ساخت اجتماعی برای عضو جامعه در آن واحد هم «بیرونی» است و هم «درونی». به بیان دیگر، جنبه‌های ساختاری نظام اجتماعی هم وسیله و هم نتیجهٔ اعمال عامل است. به عبارت دیگر، دوگانگی ساخت یعنی ساخت در عین بازدارندگی، تواناساز نیز هست. یعنی در آن واحد، هم اعضای نظام اجتماعی و کنش‌های فردی را محدود می‌کند، و هم به آن‌ها میدان می‌دهد. در این نظریه، قواعد و منابع با هم مطرح هستند و ساخت در عین اینکه محدود می‌کند، امکانات عمل را هم در اختیار کارگزار قرار می‌دهد. در نظریه‌های دیگر بیشتر بر جنبهٔ محدودکنندگی ساخت و قواعد آن تأکید می‌شود، ولی گیدنز به تواناسازی ساخت نیز توجه دارد. به زبانی ساده، می‌توان این‌گونه عنوان کرد که اعمال روزانه ما مجموعه‌ای از انتظارات را تولید، باز تولید و تقویت می‌کند. از سوی دیگر، این مجموعهٔ انتظارات افراد دیگر و ساخت موجود، اعمال روزانهٔ ما را محدود و نیروهای اجتماعی و ساخت اجتماعی را تولید می‌کند. علاوه بر این، به گفتهٔ گیدنز فشارها و قیودی که از جانب ساختار سیستم بر رفتار فرد وارد می‌شود، تنها یکی از انواع فشارهایی است که بر فرد وارد می‌شود. همچنین، سطوح مختلفی از نظام‌مندی و ساخت‌مندی در جامعه وجود دارد و نمی‌توان فقط سطح خاصی را برجسته کرد. غالب بودن مفهوم رابطهٔ دولت - ملت ما را به این اندیشه و می‌دارد که جوامع، مرزها و حدود دقیق و مشخصی دارند، در حالی که چنین نیست و بر عامل، فشارهای اجتماعی مختلفی وارد می‌شود.

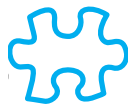
گیدنز نقش «عامل» و «کنشگر» را به‌نسبت رویکردهای نظری دیگر بیشتر جلوه می‌دهد. در دستگاه نظری او عامل، قدرت و بروز ویژه‌ای دارد. به اعتقاد او، «هیچ ساختی مستقل از اینکه کنشگران می‌دانند هر روز چه می‌کنند، وجود ندارد» و عامل (سطح فردی) به ساخت موجود (اجتماع) شکل می‌دهد. در نگاه گیدنز، ساخت

به عبارت دیگر، نظریه‌های متعارف علوم اجتماعی همواره یکی از این دو عامل را اصل می‌گیرند و یک حالت میانی تعریف نمی‌شوند.

تقابل سطوح خرد و کلان و عاملیت و ساختار مهم‌ترین تقابل در تاریخ اندیشهٔ اجتماعی است. تا دههٔ ۱۹۷۰ نیز جامعه‌شناسی در جهان فقط با همین دو نوع نظریه با سطوح خرد (کنش متقابل و مبادله) و کلان (کارکردگرایی ساختی، ساخت‌گرایی و تقابل) روبه‌رو بوده است. اما از اوایل دههٔ ۱۹۷۰ نظریه‌های ترکیبی جدیدی طرح شدند که عمدتاً حاصل ترکیب نظریهٔ کنش متقابل نمادین و کارکردگرایی ساختی بودند.

نظریهٔ ساخت‌یابی گیدنز مهم‌ترین نظریهٔ ترکیبی در این زمینه است. او پاسخ جدیدی به مسئلهٔ رابطهٔ فرد و ساخت می‌دهد. گیدنز با ذکر دلایلی نتیجه می‌گیرد که تمایز میان خرد و کلان تمایز سودمندی نیست. او معتقد است، این تمایز و تقابل میان خرد و کلان و عاملیت و ساختار، موجب پاره‌ای نارسایی‌های تحلیلی شده است. به اعتقاد او باید این شکاف را پر کرد و این نظریه‌های ناتمام را ترکیب کرد. او خود پیشقدم می‌شود و مدلی پویا از رابطهٔ کارگزار و سیستم، یا کنش و ساخت، یا فرد و جامعه ارائه می‌دهد. گیدنز تبیین این رابطه را مهم‌ترین وظیفهٔ نظریهٔ اجتماعی می‌داند و بر آن است که کنش و ساخت باید به‌صورت مکمل شناخته شوند. گیدنز برای نامیدن نظریه‌اش از لفظ «ساخت‌یابی» (Structuration) استفاده می‌کند.

به اعتقاد گیدنز، جامعه صرفاً انبوهی از فعالیت‌ها در سطح خرد نیست و از طرف دیگر فقط در سطح کلان هم قابل مطالعه نیست. تحلیل خرد و کلان هر دو ناقص‌اند و اینکه همواره یکی از این دو مورد استفاده قرار می‌گیرد، ناشی از فرض تقابل و تمایز میان عاملیت و ساختار است. وی بر این تقابل تاریخی در نظریهٔ اجتماعی خط بطلان می‌کشد و میان آن‌ها نوعی وابستگی و ارتباط می‌بیند. بر اساس نظریهٔ ساخت‌یابی، تغییرات اجتماعی چیزی بیش از رفتارهای انفرادی تصادفی و اتفاقی است و صرفاً توسط نیروهای اجتماعی نیز نباید تعریف شود. در این نظریه، عامل انسانی و ساخت اجتماعی با هم در ارتباط‌اند و تکرار رفتارهای افراد، ساخت‌ها را به‌طور مدام بازسازی می‌کند. به عبارت دیگر،



گیدنز با طرفداران تئوری‌های سطح فردی همراه می‌شود. اما وی برای جدا کردن خود از صف نظریه‌پردازان معتقد به نقش فرد در تغییرات اجتماعی و دفاع از تئوری ساخت‌یابی خود، عنوان می‌دارد که قدرت کنشگر به معنی تصرف تام نیست و افراد در درون نظام اجتماعی طبعاً پاره‌ای الزامات و محدودیت‌ها را درک می‌کنند. اما به هر ترتیب، هر عاملی تا حدی قدرت‌گزینهش دارد. بنابراین گیدنز با نظریه‌هایی که قدرت را صرفاً به نیت کنشگر (همانند کنش متقابل نمادین) و با ساختار (همانند کارکردگرایی ساختی) نسبت دهند، مخالف است.

همان‌طور که توضیح داده شد، گیدنز بین خردترین سطوح جامعه (مثلاً تصور شخص از خود و مسئله هویت) و سطوح کلان (همچون دولت، شرکت سرمایه‌داری چندملیتی و جهانی شدن) ارتباط می‌بندد و معتقد است، نمی‌توان آن‌ها را به‌طور جداگانه فهمید، زیرا تأثیرات آن‌ها بر هم غیرقابل چشم‌پوشی است. به‌منظور روشن‌تر شدن دیدگاه گیدنز، برای نمونه و به اختصار می‌توان به تغییراتی که در طول دهه‌های گذشته در حوزه روابط خصوصی و نظام خانواده رخ داده است، نگاه کرد. در طول دهه ۱۹۶۰، طلاق و جدایی همسران افزایش پیدا کرد و روابط فردی بسیار بازتر شد و تنوع بیشتری یافت. در نگاه گیدنز این تغییرات را صرفاً نمی‌توان نتیجه عملکرد نهادهای اجتماعی و دولت دانست، زیرا هم مراجع دولتی و هم نظام‌های سرمایه‌داری ترجیح می‌دادند که افراد، زندگی خانوادگی یک‌دست و ثابتی داشته باشند. از طرف دیگر، این تغییرات را صرفاً با نگاه به سطح خرد هم نمی‌توان درک کرد. به اعتقاد گیدنز، یک تبیین مناسب از این تغییرات باید در جایی میان شبکه‌ای از نیروهای خرد و کلان شکل بگیرد. مثلاً تغییرات در ازدواج و روابط خصوصی با کاهش دین‌ورزی و افزایش عقلانیت در ارتباط است. همچنین، نیروهای اجتماعی تغییرات اجتماعی خاصی (سطح کلان) را ایجاد کردند و این تغییرات اجتماعی طرز تفکر مردم نسبت به زندگی (سطح خرد) را تغییر دادند. این تغییرات همچنین تا حدی از نتایج تغییرات حقوقی و قانونی ازدواج (سطح کلان) متأثر بودند، ولی تقاضا برای این تغییرات از سطح زندگی روزمره نشئت گرفت (سطح خرد). تغییرات در سطح زندگی روزمره نیز تا حدودی از جنبش‌های آزادی‌بخش زنان و جنبش‌های برابری‌خواه (سطح کلان) متأثر بود که خود از عدم رضایت در زندگی روزمره ناشی می‌شود. همان‌طور که در این مثال دیده شد، ترکیبی از عوامل سطوح خرد و کلان را می‌توان در تبیین یک تغییر اجتماعی مورد استفاده قرار داد. روی هم رفته گیدنز در نظریه ساخت‌یابی، ساختار (به معنای قواعد و منابع) را هم به سطح کلان (نظام‌های اجتماعی) و هم به سطح خرد (رفتارهای فردی) پیوند می‌زند. وی تلفیقی را که در نظریه ساخت‌یابی انجام داده است، بسیار تعیین‌کننده و راهگشایماند. براساس نظریه ساخت‌یابی نظام‌های اجتماعی ساختار ندارند، بلکه یک

در خاطرات و اعمال اجتماعی عامل‌ها بروز می‌کند. در واقع، نوعی «نظم مجازی» از روابط قابل‌تغییری است که خود را صرفاً از طریق سرنخ‌های ذهنی و رفتار اجتماعی کنشگران نشان می‌دهد. نظم مجازی گیدنز یادآور نقد زبان «پساساختارگرایان» است. اما آنچه گیدنز را از پاساساختارگرایان متمایز می‌سازد، همین تأکید زیاد او بر عامل انسانی است. به نظر گیدنز عامل‌ها بسیار پیش از پیش‌بینی ما می‌دانند و می‌توانند منشأ اثر باشند.

همچنین، گیدنز در بعضی از اظهارات خود، ساختار را مفهومی فراتر از حکومت‌ها می‌داند و آن را برابر با نظام سرمایه‌داری جهانی می‌شناسد و دولت‌ها را در ردیف یکی از عامل‌ها قرار می‌دهد. در این خصوص گیدنز معتقد است، اگر مردم به راه‌های نهادینه شده انجام امور (ساخت‌ها) بی‌اعتنایی کنند، و یا آن‌ها را به نحو متفاوتی بازسازی کنند. ساختارها قابل‌تغییر و حتی جایگزینی هستند. مطابق نظریه ساخت‌یابی، افراد، فعالان جنبش‌ها، دولت‌ها و شرکت‌های چندملیتی و دیگر کنشگران، عاملان بی‌اراده ساختارهای نظام سرمایه‌داری نیستند. بلکه گسترش روزافزون روند «بازاندیشی» چنان قدرتی به این عامل‌ها می‌دهد که ساختارهای موجود را نقد و دوباره ساخت‌یابی کنند. البته گیدنز تأثیرات و فشارهای ساختی را انکار نمی‌کند و عامل‌گرایی محض نیست. زیرا تأکید می‌کند که ظهور عواقب و پیامدهای ناخواسته رفتار عاملان، به آن‌ها اجازه نمی‌دهد ساختارها را هرگونه که تمایل دارند شکل دهند. اما به هر حال در نگاه او عامل امری حاشیه‌ای در جریان عمل اجتماعی نیست و در محور آن قرار دارد.

به همین دلیل، گیدنز مطالعه «قدرت کنشگران» را یک ملاحظه درجه دوم در علوم اجتماعی نمی‌داند و در نظریه ساخت‌یابی نیز به آن توجه دارد. قدرت ابزار در رسیدن به اهداف است و لذا به‌طور مستقیم در اعمال هر انسانی دخیل است. ارتباطی که گیدنز بین کنش و قدرت می‌بندد، ارتباطی بی‌واسطه و قوی است. او عقیده دارد، کنشگر قدرت دخل و تصرف در امور را دارد. با این بیان،



سلسله ویژگی‌های ساختاری را به نمایش می‌گذارند. از همین‌روست که نمی‌توان گفت گیدنز به انسان یا جامعه، اصالت می‌بخشد، بلکه او در سودای ترکیب این دو و ارتباط متکامل و متعامل است. در نتیجه، هستی موردنظر وی نیز متأثر از نظریه ساخت‌یابی و ترکیبی است. گیدنز، بر فردیت و عاملیت یا ساخت و جمع استوار نیست، و نظریه ترکیبی وی هر دو بخش را پوشش می‌دهد. البته چنان‌که از مباحث گیدنز بر می‌آید، تأکید بر عنصر فردیت در اندیشه وی برجسته‌تر است و این اقتضای تفکرات بازاندیشانه‌ای است که در واکنش به ساختار، نوعی بازگشت به فرد و کنش‌های فعال فردی را توصیه می‌کنند.

ارزیابی و نقد نظریه ساخت‌یابی

برخی صاحب‌نظران همچون **ریترز** معتقدند که گیدنز فرآیندهای درست کرده است که هیچ پایه نظری ندارد. البته گیدنز خودش اشاره کرده است که بر مبنای فلسفه **هایدگر** کار می‌کند. عده‌ای دیگر در نقد تئوری ساخت‌یابی باور دارند: این تلقی که مبنای تمام تغییرات اجتماعی بر اساس فرایند ساختار - عامل است، هیچ حاصلی ندارد. البته این اشکال وارد نیست، زیرا گیدنز این دو را در حوزه تحلیل جدا می‌کند. همچنین باید اشاره کرد که در بحث گیدنز تأثیر و تأثر وجود دارد، بدون اینکه به رابطه علت و معلول اشاره‌ای شود، بدیهی است که گیدنز در این زمینه ورود مبسوط و مستدلی ندارد و تنها به اشاره‌ای بسنده کرده است.

برخی نیز بر این اعتقادند که نمی‌شود در تحلیل‌ها، هم ساختار و هم عامل یا کارگزار حضور داشته باشد. به هر حال، پاره‌ای از اشکالاتی که به گیدنز وارد می‌شود، از همین منظر است. شاید بتوان این سؤال را مطرح کرد که: آیا می‌توان مسئله را این‌گونه دید که «هم این باشد و هم آن»؟، یعنی هم ساختار باشد و هم عامل؟ در بحث جبر و تفویض در اندیشه‌های اسلامی، نه این است و نه آن. یعنی نه جبر است و نه تفویض، بلکه عنصر دیگری به نام «اختیار» حضور دارد که در تلقی شیعیان این بحث به اندازه کافی مستدل شده است. اینکه در روایت می‌خوانیم که «لا جبر و لا تفویض، بل امر بین الامرین»، مراد و منظور عنصر اختیار است. بنابراین، می‌توان در دفاع از بحث گیدنز گفت او نتوانسته ویژگی‌های هر یک از ساخت و عامل را نادیده انگارد و از تعامل و تأثیر و تأثر آن‌ها چشم‌پوشد و به یک سوی نظر افکند. بلکه او توانسته است، با عبور از هر دو دیدگاه، ترکیب سومی ارائه کند که در عین تفکیک و تمایز میان عامل و ساخت، این دو را با هم و در تعامل با یکدیگر می‌نگرد.

یکی از پرسش‌هایی که می‌توان از گیدنز پرسید این است که: آیا در نظریه ساخت‌یابی سهمی برای عامل و ساخت معین می‌شود؟ یا اینکه در تحلیل پدیده‌ها، «چشمی به ساختار داریم و چشمی به عامل»؟ اگر سهم عامل بیشتر شد، آیا نقش ساختار کاهش خواهد

یافت؟ همچنین این نتیجه می‌تواند معکوس شود و سهم ساختار از عامل افزون‌تر شود. از این‌رو، آیا می‌توان رابطه‌ای ترسیم کرد و نوع رابطه ساختار و کارگزار را در آن نشان داد؟ البته باید توجه داشت که حتی مخالفت یک عامل با یک ساختار، حداکثر به تولید ساختاری جدید صورت می‌انجامد. به هر حال در بحث‌های گیدنز برای این پرسش پاسخی نمی‌توان یافت.

همچنین باید گفت هر عمل سیاسی - اجتماعی در جامعه دارای سه ویژگی است که عبارت‌اند از:

الف) بین دو پدیده رابطه‌ای معنادار وجود داشته باشد؛ معرفت دوسویه‌ای که اگر به وجود آید، رابطه معنادار به‌وجود می‌آید.

ب) نظم اخلاقی براساس هنجارهای موجود در جامعه ممکن است عامل یا ساختار را محدود کند یا خیر.

ج) رابطه قدرت، اگر انسان قدرت و توانایی انجام عمل نداشته باشد، از بحث خارج می‌شود. از این منظر، برخلاف **ماکس وبر** که می‌گوید: «صرف توانایی مهم است، نه تحمیل نظر یا اعمال قدرت الف بر ب»، گیدنز نسبت خود را با این بحث نیز روشن نمی‌کند که آیا انجام عمل نیز شرط است یا خیر. او می‌باید بر این موضوع متمرکز می‌شد که: آیا ساختار و عامل باید از قدرت عمل برخوردار باشند، یا صرف گمان قدرت کفایت می‌کند؟ این بحث در مباحث وی مبهم و نیازمند تبیین روشن‌تری است.



منابع

- توحیدفام، م و حسینیان‌امیری، م. (۱۳۸۸). تلفیق کنش و ساختار در اندیشه گیدنز، بوردیو و هابرماس و تأثیر آن بر جامعه‌شناسی جدید. پژوهش‌نامه علوم سیاسی. سال ۴. شماره ۳.
- صدیقی، ب. (۱۳۸۹). تئوری ساخت‌یابی آنتونی گیدنز: پیامدهای تئوریک و روش‌شناسی و کاربرد عملی آن در جامعه‌شناسی. فصل‌نامه پژوهش اجتماعی. سال ۹. شماره ۳.
- لکزایی، ش. (۱۳۸۹). مبانی اندیشه آنتونی گیدنز: نظریه‌پرداز ساخت‌یابی. فصل‌نامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی. شماره ۲۴.
- کرمی، ع. (۱۳۹۱). جزوه درس ترویج و آموزش کشاورزی در توسعه روستایی (دوره دکترا). دانشکده کشاورزی دانشگاه شیراز.
- گدازگر، ح. (۱۳۸۱). جهانی‌سازی یا محلی‌سازی؟ نقدی بر تئوری زمان جهانی آنتونی گیدنز و طرف‌داران او. فصل‌نامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز. شماره ۴۵.
- گیدنز، ا. (۱۳۸۸). چشم‌اندازهای جهانی. ترجمه محمدرضا جلابی‌پور. انتشارات طرح نو. تهران.
- گیدنز، ا. (۱۳۸۶). راه سوم: بازسازی سوسیال دموکراسی. ترجمه منوچهر صبوری کاشانی. انتشارات شیرازه. تهران.
- Toward a Sociology of Contemporary Agricultural Extension (Chapter 8). In: The Environmental Imperative: Ecosocial Concerns for Australian Agriculture, by: Frank Vanclay & Geoffrey Lawrence.
- David, H and Thompson, j. (1989). Social theory of modern societies anthony giddens and his critics. Available at: catdir. loc.gov/catdir/samples/cam034/89031431.pdf

